نگاه

تامل در تشکیل فراکسیون توازن

علی کریم‌له
عضو هیات علمی دانشگاه مازندران

چند صباحی است که بحث تشکیل فراکسیونی با عنوان «فراکسیون توسعه و آبادانی (اگر من نوین) با عنوان کوتاه‌شده «توازن» در محافل خبری و پارلمانی شنیده می‌شود. این نگاشته ضمن اینکه تلقی برخی لعاظ مثبت تشکیل چنین فراکسیونی نیست، اما چند تامل را عرضه می‌کند تا به محک ارزیابی بیشتر گذاشته شود. پیش از هر چیزی باداوری این مساله لازم است که هرگونه داوری درباره ماهیت مساله باشده، مستلزم داشتن اطلاعات و داده‌های عینی در مورد فلسفه کانونی فراکسیون و مقاصد اساسی کارگزاران و بازیگران اصلی پروژه یا مستلزم بررسی پیامدهای احتمالی تحقق آن در مجلس و در سطح جامعه است. این نوشته بیشتر بر بعد دوم ناظر است و فقط گذری کوتاه به جنبه اول آن دارد. به‌عنوان یک کارشناس در شرایط حاضر اصل وجود نارسایی‌ها و ناموزونی‌های منطقه‌ای در سطح کشور و شاخص‌های توسعه را انکارپذیر نمی‌دانم اما راه‌های فایق‌آمدن بر دشواره توسعه‌یافتگی را از طریق تشکیل فراکسیون منطقه‌ای (اگر«نشین»ها محل تامل جدی می‌دانم. در این رابطه چند نکته حایز توجه است. نخست اینکه تا جایی که به خاطر دارم همزمانی نسبی تشکیل این فراکسیون و برنرنگشدن فعالیت آن با برگزاری انتخابات دوره یازدهم ریاست‌جمهوری پیوست انگیزه سیاسی برای بسیج آرای منطقه‌ای و تاثیرگذاری آن بر معادله انتخابات ملی را به اذهان متبادر می‌کند که چنین امری غیرسیاسی‌بودن و نیز تداوم و نهادینه‌شدن آن را با پرسش مواجه می‌سازد. به این معنی که فلسفه موضوعات مساله‌محور یا انتفای مساله و لغفشای دوره آن با ابهام و تردید مواجه می‌شود بنابراین مستلزم بازتعریف فلسفه جدید می‌شود. گذشت زمان توام با عملکرد این فراکسیون تا حدودی ماخطبال و ناظران راست به فلسفه این فراکسیون آگاه خواهد کرد که البته باید گفت عنوان توسعه (اگر«نشین»، ظرفیت نهادینه‌سازی و تداوم‌بخشی فراکسیون و منحصرنماندن در مقاصد محدود سیاسی را دارا است.

نکته قابل تامل دوم ارتباط آن با ماهیت وظیفه نمایندگی اعضای مجلس شورای اسلامی است. چون طبق مدلول و صراحت اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نماینده اگرچه خاستگاه رای منطقه‌ای دارد، پس از انتخاب، نماینده تمام اعضای ملت تلقی شده و در برابر آنها مسوولیت دارد. پس متعهد است مطالبات منطقه‌ای را با مطالبات ملت پیوند زده و بین آنها توازن برقرار کند. اما به نظر می‌رسد که شکل‌گیری چنین فراکسیونی با تشخیص و هویت منطقه‌ای و جغرافیایی که محور فعالیت خود را پیگیری رفع محرومیت تاریخی و تقلیل ناموزونی‌های منطقه‌ای قرار داده است، با ایفای وظیفه نمایندگی کل ملت منافات دارد. بنابراین چنانچه نمایندگان محترم استان‌های یادشده مبنا قراردادن اصل آمایش، در توسعه‌ملی و توزیع متوازن منابع کشور برای نیل به توسعه منطقی همه مناطق و نواحی کشور را بر تشکیل چنین فراکسیون‌هایی مرجح ندارند، به توسعه متوازن ملی مدد خواهند رساند که توسعه منطقه‌ای هم در ذیل آن محقق خواهد شد.

نکته سوم که به نظر می‌رسد حایزاهمیت بیشتری است، پیامد گریزناپذیر تشکیل چنین فراکسیونی بر صورتبندی آینده مجلس شورای اسلامی و مناسبات بین نمایندگی محترم خواهد بود. چون

طبق قواعد شناخته‌شده و تجربه‌شده جهانی در تعاملات گروهی، تشکیل هر گروه‌بندی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی‌ای در کوتاه‌مدت یا درازمدت به تشکیل گروه‌های رقیب خواهد انجامید. مثلا تجربه تاریخی گواهی می‌دهد که تشکیل اتحادیه‌های کارگری مانند مارپ به تشکیل اتحادیه‌های کارفرمایی، شکل‌گیری اتحادیه‌های تولیدکنندگان به تشکیل اتحادیه‌های مصرف‌کنندگان، هویت‌یابی احزاب سیاسی لفظایی و رادیکال به موجودیت‌یابی احزاب سیاسی محافظه‌کار، تشخص و تمایز هویت‌های نانسیونالیستی قومی به تشکیل احزاب ملی‌گرا و... منجر شده‌اند. بنابراین به نظر می‌رسد که بعد از گذشت مدتی فراکسیون‌های رقیب یا هویت جغرافیایی منطقه‌ای یا ناحیه‌ای مانند فراکسیون استان‌های البرزنشین، فراکسیون منطقه شرقی و... شکل خواهد گرفت و طبیعی است که رقابت‌های غیرنهادمند و احیانا ناسالم در تخصیص و توزیع منابع را سرلوحه فعالیت‌های خود قرار خواهند داد.

نکته دیگر که توجه به آن لازم است این است که تشکیل چنین فراکسیونی بر دو طرف تاکامل و ناچندان جامع استوار شده است. فرض اول اینکه محرومیت تاریخی این منطقه را مسلم انگاشته است - حقیقتی که نمی‌توان نادیده گرفت- اما توجهی به محرومیت سایر مناطق ایران نیفکنده است در نتیجه از شمولیت کافی برخوردار نیست. مثلا اینکه تردیدی ندارد که استان سیستان‌وبلوچستان، خراسان‌جنوبی و شمالی و حتی بخش‌های محروم استان کرمان که به دلیل محرومیت از مواهب طبیعی فائق محرومیت به نظر می‌رسند مثل استان‌های شمالی کشور نیز از این محرومیت بی‌بهره نیستند بنابراین با فرض پذیرش وظیفه محرومیت آبادی، تحرک کردن این مناطق از شمول توجه نمایندگان محترم فراکسیون و تمرکز توجه به یک بخش معینی از مناطق محروم کشور محل تامل به نظر می‌رسد. فرض دوم دیگر نهفته در تشکیل فراکسیون توازن، اعتقاد به همگونی، تجانس و تشابه مسایل استان‌های واقع در ذیل عنوان این فراکسیون است. اما واقعیت‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی استان‌های واقع در این فراکسیون حکایت از آن می‌نمایاند. مثلا مسایل فرهنگی و اجتماعی و سطح توسعه‌یافتگی استان فارس از بسیاری جهات با مسایل استان کردستان و آذربایجان غربی تفاوت دارد یا مسایل استان‌های ایلام و چهارمحال‌وبختیاری با مسایل استان‌های کردستان و... متفاوت است. بنابراین به نظر می‌رسد صرف اشتراک جغرافیایی نمی‌تواند مبنای معقولی برای قرارادن استان‌های گوناگون ذیل عنوان و حوزه فعالیت یک فراکسیون باشد. بطور خلاصه به نظر می‌رسد که در دوره زمانی حین آمایش در تقنین و تخصیص منابع و امکانات ملی مدنظر قرار گیرد یا از شکل‌ساختن‌دنی سیاسی چنین موضوعاتی در دایره فعالیت احزاب سیاسی بهلمنده قرار گیرد تبعات منفی کمتری به‌دنبال خواهد داشت. گذشته از آنکه اگر موضوع تشکیل چنین فراکسیون‌هایی قبل از هرگونه تصمیم‌گیری نهایی در معرض افکارعمومی و صاحبنظران مسایل توسعه ایران قرار می‌گرفت، اقدامی خواهد بود که می‌تردید از جامع‌نگری بیشتری برخوردار است.

لیلا ابراهیمیان

در روزهایی که همه‌چیز خوب و خوش پیش می‌رود و مدام خبرهای مثبت از ایران روی آنتن هاست، سوالی مطرح است: اینکه آیا فراکسیون توازن در مجلس نهم به یک نگاه توسعه‌ای تشکیل شده یا اینکه ایجاد این فراکسیون در عمل یک عقبگرد تاریخی به شرایط پیشامدن است. آن‌هم با اهدافی صرفا سیاسی؟ گفت‌وگو با دکتر «ابوالفضل دلاوری» بیش از آنکه به‌صورت موردی بر تحلیل و ارزیابی «فراکسیون توازن» متمرکز شود به نوعی تبارشناسی و آسیب‌شناسی در مورد موضوعاتی چون محلی‌گرایی، قومگرایی و دیگر هویت‌سازی‌های واگرایانه راه می‌برد. باور ایشان این است که ظهور و تشدید گرایش‌های مورد اشاره در ایران معاصر در ویژگی‌های ساختار، کردار و گفتار سیاسی در ایران معاصر ریشه دارد. ایشان در این مورد بر ویژگی‌هایی چون تمرکز همزمان قدرت سیاسی و منابع اقتصادی در دولت مرکزی، رابطه مرکز- پیرامون میان سطوح مختلف تقسیمات کشوری، فرآیندها و برنامه‌های نامتوازن توسعه و نقش روابط شخصی در توزیع منابع و همچنین غلبه بی‌اعتمادی و تخاصم («آنتاگونیسم») بر ذهنیت، گفتار و روابط سیاسی اشاره دارد و البته تاکید می‌کند که تمایزات هویتی و محلی و حتی تشکل اجتماعی و سیاسی آنها به‌خودی خود منفی و خطرناک نیستند و در چارچوب یک سامان سیاسی متعادل می‌تواند نقش مثبتی در توسعه همه‌جانبه و متوازن و حتی تحکیم انسجام و وحدت ملی داشته باشد. او در تایید این نظر خود به برخی تجربیات گذرا در تاریخ معاصر هم اشاره می‌کند.

دکتر دلاوری، استاد دانشگاه علامه طباطبایی است: فارغ‌التحصیل علوم سیاسی و نویسنده کتاب‌هایی چون «جامعه‌شناسی تحولات ایران»، «پژوهشی در اندیشه‌های سیاسی اخوان‌المسلمین» و مقالات متعددی به‌ویژه در زمینه «منازعه سیاسی و سیاست حل منازعه». گفت‌وگو با او در پژوهشکده فرهنگ‌پژوهی، واقع در یکی از پردیس‌های نسبتا دورافتاده این دانشگاه انجام شد؛ جایی که از سال ۱۳۸۸ و پس از منع از تدریس (در زمان رییس قبلی این دانشگاه) محل استقرار و کار ایشان بوده است. گفت‌وگو با او چند روز بعد از تغییر و تحولات دانشگاه علامه‌طباطبایی انجام شد. یعنی زمانی که بر فضای دانشگاه علامه، آرامش یا نشاط؛ حاکم نشده و این فضا از طرز برخورد نگهبانی تا رییس پژوهشکده قابل مشاهده است.

با تشکیل «فراکسیون توازن» در مجلس نهم با هدف توسعه منطقه‌ای، به‌نظر می‌رسد که گرایش به منطقه‌گرایی و بروز هویت‌های قومی در دوران نهادهای سیاسی رسمی نیز خود را نشان می‌دهد. نظر شما چیست؟

گویا این فراکسیون انتلافی از نمایندگان چندین استان در نیمه غربی و جنوبی کشور است و اعضای آن بر این باورند که این استان‌ها تاکنون در سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه ملی آنگونه که باید مورد توجه قرار نگرفته‌اند و بنابراین، هدف خود را متوازن کردن سطح توسعه کشور به سود این مناطق اعلام کرده است. این موضوع از جنبه‌های متعددی قابل تامل است. نخست اینکه تشکیل چنین فراکسیونی با عنوان و گستره مورد اشاره تازگی دارد گرچه نباید فراموش کرد که گرایش‌ها و حتی تشکل‌های منطقه‌گرایانه در مجلس به پیش از انقلاب و چه پس از انقلاب سابقه دارد. برای مثال، در مجلس چهاردهم (در سال‌های ۲۴-۱۳۲۲) جدی‌ترین گرایش‌ها با گرایش‌های منطقه‌ای و محلی وجود داشت. همچنین در مجلس اخیر نیز فراکسیون‌های استانی متعددی قابل بوده‌اند. همچنین در دهه اخیر نیز اصطلاحاتی نظیر «رازکس‌نشین»، در شعارهای سیاسی و انتخاباتی برخی کاندیداها شنیده میشد. اتفاقا فراکسیون مورد اشاره شما نام «رازکس» را است که نشانه پیوستگی این گرایش‌هاست. دوم اینکه این تشکل می‌گوشد در چارچوب نهادها و سیاست‌های کلان کشور و به‌عبارت دیگر با رویکردی همگرایانه اهداف خود را دنبال کند. این در حالی است که در سال‌های اخیر شاهد فضای تشدید شکل‌های تمایلات محلی و هویتی در مناطق مختلف کشور و از جمله در برخی از همین استان‌ها بودهایم. من فقط از منازعات و خشونت‌های ناشی از شکاف‌های مزمن قومی و مذهبی حرف نمی‌زنم بلکه همچنین از طرح مکرر اعتراضات و برخوردهای خشونت‌آمیز بر سر تقسیمات کشوری در استان‌ها و شهرهای مختلف کشور حرف می‌زنم که اینروزها نمونه‌اش را در استان هرمزگان شاهدیم. به‌نظر من تشکیل این فراکسیون، گرچه ظاهرا همسو با آن گرایش‌هاست اما از لحاظ ماهیت، پیچیدگی و جذابیت زیادی داشته و دارد. البته ناگفته نماند که در آن سوی ماجرا برخی حکومت و دولتمردان نیز معمولا نوعی بدبینی نسبت به‌طرح امتیازات و مطالبات محلی و منطقه‌ای به‌ویژه از نوع قومی و مذهبی آن وجود داشته و احیانا در طول عمر خود با چنین حربه‌ای که بدنبال امنیتی بر اینگونه موضوعات و مسایل غالب بوده است.

یعنی امر سیاسی ملاحظات قرار می‌گیرد؟

یعنی امر سیاسی ملاحظات قرار می‌گیرد و به‌تسوعه تحمیل می‌کند و در برابر توسعه منطقه‌ای قرار می‌گیرد؟

به‌نظر شما ریشه‌های اصلی این واگرایی‌ها و منازعات در ایران امروز چیست؟

برخی تحلیلگران مایلند به ریشه‌های عمیق اجتماعی و تاریخی این مساله، نظیر تمایزات قومی و مذهبی یا تداوم فرهنگ قبیله‌ای تاکید کنند. اتفاقا برخی بازیگران دخیل در این منازعات (به‌ویژه قومگرایان افراطی و پان‌ها) همین کار را می‌کوشند ریشه‌های هرچه‌عمیق‌تر و پیشینه‌های هرچه‌طولانی‌تر و گاه ازلی برای این تمایزات و تعارضات دستوپا کنند. البته تردیدی نیست که این تمایزات، معمولا محمل یا محرک این منازعات بوده اما به‌نظر من نباید خیلی به ریشه‌های تاریخی و اجتماعی برویم زیرا علاوه بر اینکه از نظر تحلیلی ممکن است دچار اشتباه شویم در زمینه حل مساله هم ممکن است به بن‌بست برسیم. درست است که از قدیم‌الایام تعارضات و برخوردهای محلی و هویتی در میان و درون جماعات ایلیاتی، روستایی و شهری ایران وجود داشته اما این برخوردها به قول شما، به دنیای سنتی تعلق داشته و کمتر هم سیاسی، به‌معنای امروزی بوده است. اتفاقا با شکل‌گیری دولت متمرکز مدرن زمینه‌های بیشتری برای سیاسی‌شدن این هویت‌ها و گرایش‌ها و بروز و ظهور، گلمه‌گاه آن در قالب حرکت‌های واگرایانه فراهم می‌شود. سیاست‌های یکپارچه‌سازی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در ایران از بعد از مشروطیت به‌تدریج شروع می‌شود و بعد از جنگ اول سرعت و شدت پیدا می‌کند و می‌بینیم که حرکت‌های واگرایانه به‌ویژه از نوع قومی از همان زمان شروع می‌شود.

این فقط تمرکز قدرت و نئوپاتریمونیسم دولتی نیست که تعارضات قومی و محلی را ایجاد یا تشدید می‌کند. الگوهای تقسیمات کشوری و نظام اداری، توزیع منابع (بودجه)، برنامه‌های توسعه و مهم‌تر از همه اینها سرشت سیاسی دولت نیز نقش مهمی در ظهور و تشدید این گرایش‌ها دارد. خلاصه اینکه ویژگی‌ها و گرایش‌هایی چون تمرکز همزمان قدرت سیاسی و منابع اقتصادی در دولت مرکزی، رابطه مرکز-پیرامون میان سطوح مختلف تقسیمات کشوری، فرآیندها و برنامه‌های نامتوازن توسعه و دست بالای ملاحظات سیاسی و حتی روابط شخصی در تخصیص منابع از جمله عواملی است که در این سوی ماجرا، یعنی دولت، اثرگذار بوده اما این ماجرا یک طرف دیگر هم داشته و آن گروه‌هایی هستند که حول مسایل و مطالبات قومی و محلی وارد تحرکات و منازعات شده‌اند.

تردیدی نیست که احساس محرومیت و تبعیض نقشی اساسی در فعال‌شدن یا بسیج این گروه‌ها داشته و دارد اما نباید نقش عواملی نظیر غلبه رویاگرایی، بدبینی و تخاصم بر ذهنیت سیاسی این گروه‌ها و همچنین تمایل نخبگان بومی یا نیروهای غیربومی یا حتی خارجی را در جهت تغلیظ و برزگنمایی مسایل قومی و محلی به‌منظور استفاده سیاسی از آنها نادیده گرفت. بدبینی سیاسی و انتساب همه نابرابری‌ها، مسایل و مشکلات موجود به‌حکومت و دولتمردان بخشی از ذهنیت سیاسی عمومی در ایران معاصر بوده که طبعا در میان گروه‌های واگرا نیز مشاهده می‌شود.

بله! این ملاحظات در مورد برخی مناطق بسیار هم زیاد بوده تا حدی که در طول سده اخیر گله به بخشی از راهبردهای رسمی دولت تبدیل می‌شده. مثلا محدودیت سرمایه‌گذاری در بخش خصوصی در گذشته در برخی از مناطق که زمینه‌های واگرایی داشته‌اند، فقط ناشی از ناامنی‌های بافقط نبوده بلکه به‌نظر می‌رسد جنبه استراتژیک نیز داشته باشد. به‌علاوه برخی از مناطق کشور نمایندگان چندانی در دولت، به‌ویژه در نهادهای برنامه‌ریزی و سیاستگذاری نداشته‌اند و بنابراین امکان تاثیرگذاری بر این برنامه‌ها و سیاست‌ها در راستای منافع و مطالبات منطقه‌ای را نداشته‌اند. اتفاقا موضوع مورد بحث شما یعنی تشکیل فراکسیون توازن را می‌توان تلاشی برای رفع این نقیصه، البته در مقیاسی محدود تلقی کرد.

بحث ما اینجا مشابه بحث به‌بعد از انقلاب اسلامی می‌گردد. با توجه به صحبت‌های شما درباره ساختارهای کلان کشور و توجه به مسایل امنیتی - سیاسی، اگر می‌گویم مواضع قبلی چه‌بسا تداخل‌پذیر.

انقلاب‌های سیاسی معمولا سیاری پایان‌دادن سه نابرابری‌ها (اعم از سیاسی، اقتصادی و اجتماعی) برپا می‌شوند اما مطالعات موجود نشان می‌دهد الزاما نفطفط این نابرابری‌ها کاهش نیافته بلکه افزایش هم یافته است. این موضوع شاید از ویژگی‌های انقلاب است که معمولا با انقلاب‌ها ایجاد می‌شود. وقوع جنگ‌های داخلی یا خارجی که بدنبال اکثر انقلاب‌ها رخ داده‌اند؛ همچنین ملزومات بازسازی نظام سیاسی و سرشت قدرت سیاسی بعد از انقلاب‌ها که معمولا توانبندی‌ها و انحصارسازی‌های خاص خود را پیش می‌آورد همگی باعث می‌شود الگوهای جدیدی از نابرابری جایگزین نابرابری‌های پیشین شود. انقلاب ایران هم چندان از این قاعده مستثنا نبود.

نابرابری‌های منطقه‌ای یکی از دغدغه‌های بسیاری از گروه‌ها و فعالان انقلابی در ایران بود. اما اولا اجماع چندانی بر سر اصلاح‌پذیری وجود نداشت. به‌علاوه هنوز سه‌روز بیشتر از پیروزی انقلاب نگذشته بود که جنگ داخلی، در یکی از مناطق که سابقه احساس محرومیت یا واگرایی بیشتر بود، آغاز شد و سپس به برخی دیگر از مناطق کشور کشیده شد.

یعنی سه روز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی؟

بله! درست در ۲۵بهمن بود که احزاب و تشکل‌های سیاسی کرد که بعضا با تشکل‌های انقلابی و سیاسی مرکز نیز مرتبط بودند در برخی شهرهای کردستان رژه مسلحانه راه انداختند و شعار خودمختاری سردادند و سپس پادگان‌ها و مراکز نظامی و انتظامی را تصرف کردند که واکنش‌های شدید دولت مرکزی را برانگیخت. اندکی بعد مشابه این وضعیت در مقیاسی محدودتر در گنبد و برخی شهرهای خوزستان ایجاد شد. بخشی از ریشه‌های این رویدادها به مطالبات و منازعات انباشته‌شده در سال‌ها و دهه‌های قبل برمی‌گشت اما بخشی نیز محصول خود شرایط انقلابی و رقابت گروه‌ها و ایدئولوژی‌های مختلف در سطح دولت مرکزی بر سر سمت‌وسوی انقلاب و نظام سیاسی جدید بود.

آیا بعد از انقلاب، ایجاد شرایط ایده‌آل برای قومیت‌ها ممکن بود؟

اگر منظور شما تحقق همه مطالبات مطرح‌شده در آن زمان بود که طبف وسیعی از خواسته‌های حداکثری سیاسی و اقتصادی، نظیر خودمختاری سیاسی و فرهنگی، رفع نابرابری‌های منطقه‌ای و طبقاتی بود، طبعا نه مقدور بود و نه بعضا مطلوب؛ برای مثال، ساختار دولت و جغرافیای سیاسی در ایران و کل منطقه خاورمیانه به‌گونه‌ای بود و هست که مقوله‌هایی چون اعطای خودمختاری و استقرار فدرالیسم، فقط در شعار و بحث‌های نظری قابل طرح‌اند و نه در عمل زیرا پیامدهای غیرقابل پیش‌بینی و چه بسا مخاطرات بزرگی دارد و به‌نظر می‌رسد چندان به سود مردم این منطقه هم نباشد. احساس این مخاطرات در آن شرایط انقلابی که اصولا هنوز نظم سیاسی تحکیم‌یافته‌ای وجود نداشت طبعا بیشتر بود. به علاوه، در ذهنیت ایرانیان، به‌ویژه رهبران سیاسی و از جمله بسیاری از نخبگان اجتماعی همان مناطق، خاطرات و تجربیات مشئومی از ایران گرایش‌ها وجود نداشت و هنوز هم ندارد. بنابراین مطالباتی نظیر خودمختاری اصولا نمی‌توانست مورد قبول دولت مرکزی باشد اما درمورد کلیات گرایش‌های منطقه‌ای و اجتماعی، از همان روزهای اول انقلاب اقدامات قابل‌ملاحظه‌ای آغاز شده بود و موضوع در دستور کار دولت قرار داشت. مثلا دولت موقت در همان روزهای اول اعلام کرد که هر ریز قرارداد نفت را به‌تناوب به یک استان اختصاص می‌دهد تا صرف عمران آن استان شود.

اگر سیاست اجرا شود، چرا دچاره نباشد؟

البته گویا در مواردی اجرا شده اما بنده از جزییات آن بی‌خبرم. منظورم این است که به‌گویم تبعیض قومی فضا و تلاش‌هایی برای رفع نابرابری‌های بین منطقه‌ای و درون‌منطقه‌ای آن هم به‌روش‌های انقلابی وجود داشت اما این الگوی تخصیص بودجه اگر قرار بود تداوم یابد و مفید و کارساز و در راستای توسعه کل کشور باشد، ملزومات دانست: از جمله اینکه نیازمند ساختارها و تجربیات مناسب سیاسی و بوروکراتیک و کاربرد الگوها و برنامه‌های توسعه منطقه‌ای و ملی متناسب و همسو که در آن زمان موجود نبود. ناگفته نماند که برخی از کشورها نظیر هند که دهه‌ها سال است رویکرد و تجربه توسعه منطقه‌ای - محلی دارند و در برخی زمینه‌ها نسبتا موفق هم بوده‌اند اخیرا با مشکلاتی مواجه شده‌اند که البته حتی بحث بر سر تقویت تمرکزگرایی در آنجا پیش آمده است. البته این به‌معنای مخالفت بنده با رویکردهای توسعه منطقه‌ای و محلی نیست بلکه می‌خواهم بر پیچیدگی‌ها و ملزومات آن تاکید کنم و اینکه این ملزومات اجتماعی در آن زمان بلکه امروز هم هنوز در ایران به اندازه کافی وجود ندارد. به‌علاوه در آن زمان علاوه بر درگیری‌های منطقه‌ای، بلافاصله تنش‌های سیاسی در مرکز تشدید شد و خود دولت مرکزی هم به عرصه منافشات و منازعات تبدیل شد و بعد هم که جنگ طولانی عراق آغاز شد. چنین بی‌ثباتی‌هایی اصولا جایی برای طراحی و اجرای سیاست‌های جامع و کلان از جمله در مورد مسایل مناطق باقی نمی‌گذاشت.

به‌نظر شما عبور از نابرابری‌های منطقه‌ای در ایران ممکن است؟

البته بدون اینکه بخواهیم وارد بحث‌های نظری و فلسفی شویم شواهد نشان می‌دهد که نابرابری در عرصه‌ها و مقیاس‌های مختلف همسراز و همراه تاریخ و زندگی اجتماعی بشر بوده و حتی نظام‌هایی با دامنه‌های رادیکال زیاد نتوانستند این نابرابری‌ها را چندان و به‌صورت پایدار تعدیل کنند. بنابراین، واقع‌گرایی حکم می‌کند که انتظار عبور کامل از نابرابری‌ها را نداشته باشیم. البته بخش‌ها و گروه‌هایی که احساس محرومیت و تبعیض می‌کنند جاهای جز این ندارند که مسایل و مطالبات خود را به‌انحای مختلف بیان کنند اما به‌نظر می‌رسد اگر این کار از طریق تشکل در گروه‌ها و نیروهای همسو و استفاده از مجاری نهادی و روش‌های تعاملی صورت گیرد به نتایج بیشتری میرسد و حداقل اینکه هزینه‌های گمتری ایجاد می‌کند. از طرف دیگر حکومت نیز جاهای جز تعامل با این نیروها و یاسخگویی به این مطالبات ندارد در غیر این‌صورت با انباشت و سپس انفجار این مطالبات در شکل‌های نامطلوب آن مواجه می‌شود. بطور کلی ویژگی‌ها و گرایش‌های حکومت و الگوهای سیاست نقش تعیین‌کننده‌ای در مدیریت و تعدیل این نابرابری‌ها دارد. تجربه نشان داده است که افزایش فرصت‌های مشارکت نیروها و نخبگان منطقه پیرامونی در سیاست محلی و ملی، احساس نسبی‌قدنیم، احساس تبعیض را تعدیل می‌کند و ظرفیت‌های مقابله با مشکلات و مسایل را افزایش می‌دهد. برعکس، غلبه بی‌اعتمادی، نگاه‌های صرفا امنیتی و محدودسازی مشارکت این نیروها و نخبگان باعث تشدید احساس محرومیت و افزایش پتانسیل نارضایتی و بروز و ظهور آن به‌صورت منازعات مزمن با درگیری‌های موردی می‌شود.

این نگاه بدبینانه و امنیتی که فرصت‌ها را تبدیل به تهدید می‌کند از کجا نشئت می‌گیرد؟

قبلا به این موضوع اشاره کردم. به‌نظر من بخشی به ذهنیت عمومی سیاسی و تجربیات نامطلوب گذشته، بخشی به الگوهای سیاست‌ورزی در طرفین ماجرا و بخشی هم به محدودیت فضای گفت‌وگو و بحث‌های کارشناسانه و سیاسی در مورد این موضوعات و بالاخره ترس از راهای نرفته مربوط است.

قومیت‌ها بعد از انقلاب، همواره با اصطلاحاتی با ابطه خوبی داشته‌اند علت این موضوع چیست؟

این درست است. البته منظور شما دو دهه اخیر است. این گرایش را هم در انتخابات متعدد و هم در روابط میان نیروها و نخبگان مرتبط با این اقوام یا جریانات اصلاح‌طلب می‌بینیم. اصولا اصلاح‌طلبان نیروهای بیشتری برای مشارکت این نیروها و نخبگان در سطح ملی و محلی دادهاند و در موارد زیادی عمدا به این گروه‌ها کمک کرده‌اند. برای مثال می‌توان به افزایش نسبی مشارکت نخبگان و نیروهای کرد در نهادهای ملی و محلی در دوره اصلاحات اشاره کرد که به‌نظر می‌رسد آثار مثبتی در تقویت اعتماد و همگرایی در آن منطقه داشت. این موضوع تاییدی است بر اینکه راه مقابله با بدبینی‌ها و تعارضات واگرایانه، چه در سطح ملی و چه در سطح منطقه‌ای و محلی از مجرای گسترش مشارکت و تعمیق مردم‌سالاری می‌گذرد.

نقش احزاب را در اینجا چگونه می‌بینید؟

احزاب هم شکلی از تشکل گروه‌های همسود و همسو در عرصه سیاست هستند طبعا نیروها و نخبگان مناطق پیرامونی می‌توانند از طریق فعالیت‌های حزبی سامان و اثربخشی بیشتری به مشارکت خود در امور محلی و ملی دهند.

البته چون احزاب و تشکل‌های سیاسی با امور مربوط به حاکمیت ملی، منافع ملی و سیاست‌های کلان کشور سر و کار دارند، مطلوب است که در سطح ملی و نه محلی شکل بگیرند و نخبگان منطقه‌ای و محلی نیز متناسب با گرایش‌ها و ملاحظات سیاسی خود در قالب تشکیلات مرکزی یا محلی این احزاب فعال شوند. تردیدی نیست که تشکل‌های مدنی و سازمان‌های غیردولتی (ngo)ها می‌توانند در سطح محلی و منطقه‌ای نیز تشکل شوند و در حوزه‌های مربوطه فعالیت کنند. در هر صورت تشکل منافع و علایق گروه‌های محلی و منطقه‌ای ابزاری برای پیگیری موثرتر اهداف و مطالبات آنها و سازوکاری برای تعدیل گرایش‌ها و تعاملی‌کردن روابط آنها با مرکز است.

این کار چه ملزوماتی دارد؟

گسترش و تعمیق مردم‌سالاری، چه در سطح ملی و چه محلی، امروزه دیگر یک موضوع نخبگنی یا مطالبه روشنفکرانه نیست بلکه راه‌حل بسیاری از تعارضات و مسایل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در سطح ملی و محلی است. همچنین است وداع با انگارهای تخاصمی در روابط سیاسی و اجتماعی. پذیرش این موضوعات از سوی همه نیروها و بازیگران سیاسی شرط اولیه برای تقویت همگرایی و رفع احساس محرومیت‌ها و تبعیض‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است. بنابراین نهادهای سیاسی و دولتمدار مرکزی نیز باید این تشکل‌ها را مثبت و سازنده تلقی کنند.

عده‌ای بر این باورند که توجه به مسایل قومی و منطقه‌ای به‌جای نگاه ملی یک حرکت پیشامدن است. نظر شما چیست؟

نخست اینکه بنده با این دوگانه‌گرایی و مرزبندی‌های ذات‌گرایانه چندان میانه خوشی ندارم و بسر این باورم که اینها کمکی به فهم واقعیت‌ها و موقعیت‌های پیچیده و متداخل در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی نمی‌کند. امروزه بیش از هر زمان دیگری مرزهای مسایل ملی و محلی، پدیده‌های هویتی و کارکردی و موقعیت‌های بینابینی و پسایی در هم آمیخته است. بنابراین، بهتر است مسایل را بر اساس منطق موقعیتشان در نظر بگیریم و تحلیل و ارزیابی کنیم. دوم اینکه هرگونه محلی‌گرایی و هویت‌گرایی را نباید منفی تلقی کنیم. دوم اینکه نامطلوب است اما اگر به انگیزه و تلاش برای بهسازی سطوح محلی جهان‌زیست و افزایش ظرفیت محلی برای تعامل با سطوح جهان‌زیست‌های ملی و جهانی باشد، نه‌تنها ایرادی ندارد بلکه لازم و ضروری است. نمونه‌های زیادی از این محلی‌گرایی را بنده در شهرهای لارستان و دلیجان یا حتی در روستاهای توریستی اطراف جندق و تبریز از نزدیک مشاهده کردهام. هویت‌ها نیز همین‌گونه‌اند و لزوما منفی و واگرایانه نیستند. هویت‌های قومی و مذهبی و فرهنگی، اگر خودبنیادگرانه (اکسپریسویستی) و رقابتی (و البته نه تخاصمی) باشند می‌توانند موجب تقویت تعامل فرهنگی و تفاهم اجتماعی شوند.

به موضوع اصلی گفت‌وگو برگردیم: مجلس جایی است برای سیاست‌های ملی. اما با ایجاد فراکسیون‌هایی چون توازن گویا حرکت مجلس به سمت نگاه‌ها و سیاست‌های منطقه‌ای می‌رود. آیا نمی‌توان به این مساله اشاره انتقادی داشت؟

البته مجلس از قبل از این فراکسیون هم جایی برای پیگیری مسایل و مطالبات محلی بوده و به‌ویژه غالب نمایندگان شهرستان‌ها بیشتر چنین رویکرد و کارکردی داشته‌اند. بخشی از این موضوع به نقش نمایندگی در سنت پارلمانی ایران مربوط است و بخشی هم به مسایلی که در ابتدا به آنها اشاره کردم. یعنی نابرابری ساختاری-منطقه‌ای، رابطه مرکز-پیرامون در تقسیمات کشوری، الگوی توزیع منابع و تخصیص بودجه و... اما بخشی هم به فقدان یا ضعف نهادهای محلی و سازوکارهای ارتباطی میان سطوح محلی و ملی مربوط می‌شود. نمایندهٔ یک شهرستان محروم و درواقع فراموش‌شده که مردمانش خواهان توجه بیشتر دولت و بهبود وضعیت شهر خود هستند و با این انگیزه به او رای داده‌اند، چاره‌ای جز این رویکرد و کارکرد ندارد. البته این موضوع به قول شما ممکن است آسیب‌هایی را هم متوجه عملکرد نهادهای سیاسی مرکز کند اما راه‌حل را باید در تقویت نهادهای محلی و وسط میان سطوح محلی، منطقه‌ای و ملی جستجو کرد. تکمیل زنجیره شوراها از سطح روستا-شهر-شهرستان-استان و شورایعالی کشوری و تقویت اختیارات آنها تا حدودی می‌تواند این مشکل را کاهش دهد.

یادداشت

نقدی بر یک ایده

مجتبی مقصودی

از جمله نظریه‌های تحلیل مناسبات اجتماعی در جوامع چند قومی، نظریه «توسعه ناموزون و نابرابری‌های منطقه‌ای» است که به‌دنبال تبیین و شناسایی دلایل و زمینه‌های تفاوت‌های سطح توسعه در درون یک کشور است. این نظریه بروز توامان توسعه‌یافتگی و عقب‌ماندگی در یک جغرافیای سیاسی را علاوه بر فاکتورهای طبیعی، جغرافیایی و جمعیتی؛ متاثر از ساختار برنامه‌ریزی و سیاستگذاری و سیر و جهت سرمایه‌گذاری بخش خصوصی می‌داند. نتیجه آنکه این عوامل برای برخی از مناطق یک کشور، توسعه اقتصادی و برای تعدادی دیگر از مناطق و نواحی کشور، عدم توسعه اقتصادی را به همراه دارد و توسعه نرفته مربوط است.

کاریکاتورگونه و ناهماهنگ، مهم‌ترین پیامد این وضعیت است.

کشور ما نیز کمویبش مبتلایه چنین اوضاع و احوالی است و برخی استان‌ها، مناطق و نواحی به ویژه مناطق مرزی کشور، دهه‌هاست که از این وضعیت در رنج هستند و با وجود تلاش‌های سیستماتیک ایجاب‌شده از دهه ۴۰هـ.ش و در قالب برنامه‌های عمرانی و حتی در بعد از انقلاب در حمایت از ایلات و عشایر، مناطق محروم روستایی و مرزی کشور، این معضل نه‌تنها همچنان باقی است، بلکه به استناد برخی آمارها، روندی فزاینده یافته و ناموزونی‌های منطقه‌ای را تشدید کرده است.

با چنین پیش‌زمینه‌ای و با ذعان بر نقش پارلمان‌ها در جهت